

انتخابات نهم و تجربه پس از خاتمی

گفت و گو با هادی خانیکی

مثبت و فعالانه نسبت به انقلاب و شکل‌گیری جمهوری اسلامی. این که تاکنون یک دیدگاه مبتنی بر نقد و در عین حال تعامل را پیش بردید و این گونه نگاه کردن به مسائل جدید خیلی کمک می‌کند به این که ما از انباشت تجربه در کشور محروم نشویم. یکی از ضعف‌های جدی که در جامعه ما وجود دارد، انقطاع‌های تجربی است. نیروهای فعال فکری و سیاسی معمولاً دریافت‌هایشان منتقل نمی‌شود و گفت و گو شکل

نمی‌گیرد، نقد، جریان پیدا نمی‌کند و در نتیجه ما همیشه گرفتار تحلیل‌های بی‌زمان و بی‌مکان می‌شویم. گویا همین مشکلی که در ایام جاری داریم، همان مشکلی است که در دهه‌های پیش هم وجود داشته است، این رویکرد نشریه در حد توان آن، دست‌کم به انباشت تجربه و نظر کمک می‌کند و یک نوع اندیشه‌ورزی و تجربه‌ورزی را شکل می‌دهد. شاید بگویم در هیچ‌کدام از آن قسمت‌هایی که اشاره کردید صاحب سرمایه جدی‌ای نیستیم. از مرحوم دکتر صدیقی پرسیدند حال شما چطور است؟ گفت بد، گفتند چرا؟ گفت برای این که نه سیاست گذاشت در علم کارهای شوم و نه علم گذاشت که در سیاست کارهای بشوم. این جمع‌بندی، نقل از کسی است که بنیانگذار جامعه‌شناسی در ایران و چهره فعال سیاسی بوده است. اما اگر بشود بین سیاست و علم و بین سیاست و فرهنگ نسبتی برقرار کرد خیلی

خوب و موثر است. پیش از این که وارد بحث شوم، خاطرهای را می‌گویم که تجربه ملموس خود من بود و شاید این توصیه‌ها و این خاطرهای هم موثرتر از نگاه‌های تحلیلی و توصیفی ما باشد؛ نسل ما به دلیل تعلق خاطر فکری و روحی خیلی به انقلاب الجزایر فکر می‌کرده، خود من هم همین طور. بعد از انقلاب در فرصت‌های مختلفی که پیش می‌آمد چندین بار به الجزایر رفتم و با دست‌اندرکاران انقلاب و مسئولان سیاسی آنجا گفت و گوهایی داشتم که برای خودم خیلی درس آموز بود. بویژه این که بیشتر دنبال چهره‌هایی می‌گشتم که در جوانی و نوجوانی ما در آنجا مطرح بودند و می‌خواستیم ببینیم که حالا آنها کجا هستند، چه می‌گویند، چه نگاهی به گذشته‌شان دارند و چه توصیه‌های نسبت به آینده دارند. آن چیزی که به این بحث مربوط می‌شود و برای من خیلی جالب

شما پیش از انقلاب با مجاهدین بودید و مصیبت ضربه ۵۲ را به خوبی پشت سر گذراندید. در پیروزی انقلاب فعال بودید و بعد از انقلاب هم کار فرهنگی را در روزنامه کیهان آغاز نمودید، همچنین مطالعات آکادمیک خود و سپس اخذ درجه دکترا و بعد هم معاون وزیر و مشاور آقای خاتمی، هم در خرداد ۷۶ و هم ۸۰ و تا انتها بوده‌اید. عضو جبهه مشارکت هم بوده‌اید و تجربه چندین انتخابات را هم پشت سر گذرانده‌اید.

موضوعی که می‌خواهیم با شما صحبت کنیم انتخابات نهمین دوره ریاست جمهوری است. پرسش ما این است که آیا تحقیقات کافی و علمی روی دوم خرداد ۷۶ و ۱۸ خرداد ۸۰ انجام داده‌اید که رفتار مردم بررسی شود؟ آیا رفتار مردم در انتخابات نهم به طور علمی بررسی شده است؟ دیگر این که آیا بین دوم خرداد و ۱۸ خرداد از یکسو با ۲۷ خرداد و با سوم تیر ۸۲ از سوی دیگر مقایسه‌ای شده است؟ به طور کلی آیا بودجه‌ای برای تحقیقات علمی اختصاص داده‌ایم که رفتار مردم بررسی شده و قوانین آن کشف شود؟ همچنین روند حرکت نظام در دور اول و دوم آقای خاتمی و حالا در این پنج‌ماه اخیر چه بوده است؟ پنج‌ماه از انتخابات می‌گذرد، پس با فاکت‌های دقیق‌تری می‌توان این انتخابات را تحلیل کرد. همچنین توضیح دهید نیروهای اصلاح طلب در این سه دوره چه روندی را طی کردند؟ چرا دکتر معین را

پیشنهاد کردید؟ با توجه به روند نیروهای اصلاح طلب، روند نظام و روند دنیای خارج نسبت به ایران می‌پرسیم که چشم‌انداز پرشور کجاست و چه باید کرد؟

بسم الله الرحمن الرحيم - من تشکر می‌کنم از همتی که چشم‌انداز ایران در پرداختن به مسائل جدی و مطرح کشور دارد. بویژه هم از زاویه نظری و هم با نگاه تجربی. از یک طرف نشریه رهیافت‌های جدید علمی را مطرح می‌کنند که قابل تقدیر است؛ مانند ترجمه‌هایی که انجام می‌گیرد، مسائل مطرح در حوزه سیاست بین‌المللی بویژه نسبت به ایران و هم از این منظر که مبتنی بر یک تجربه غنی‌ای است که خیلی از دوستان داشته‌اند که هم یک دوره از مبارزات مسالمت‌آمیز را علیه رژیم شاه پشت سر دارند و هم مبارزات قهرآمیز و چریکی را. بعد هم با یک رویکرد



بود که در حوزه علوم اجتماعی در دانشگاه‌های الجزایر به مباحث مبتلابه خودشان خوب می‌پردازند. از جمله در دو دانشگاه الجزیره و قسطنطنیه دیدم که کرسی این خلدون شناسی دارند، یا این که به مباحثی که مرحوم دکتر شریعتی مطرح کرده است خیلی گسترده‌تر و جدی‌تر از آنچه مادر ایران و در دانشگاه‌ها به آن می‌پردازیم، پرداخته می‌شود. یعنی مثلاً از موضع شریعتی شناسی می‌توانستی با استنادی صحبت کنی که به‌طور طبقه‌بندی شده شریعتی را مورد مطالعه قرار دادماند. دلیل این رویکرد مثبت دانشگاهی را در مسائل اجتماعی که جست‌وجو می‌کردم، دیدم که اغلب استادان و محققان دانشگاه‌های الجزایر، انقلابیون قدیم الجزایرند. یعنی نسلی هستند که در انقلاب دخیل بوده‌اند که حالا به هر دلیل، یا کنارشان گذاشته‌اند یا کنار رفته‌اند و اینها به پژوهش و آموزش آکادمیک پرداخته‌اند و استاد و محقق شده‌اند. در واقع اینها حامل مسائل ملموس به دانشگاه بوده‌اند، لذا در میان آنها جامعه‌شناسان، حقوق‌دانان، روان‌شناسان و عالمان سیاسی هست که با مسائل مختلف جامعه‌شناسی درگیر بوده‌اند. سرمایه‌های که در نوردیدن عرصه‌های مختلف برای هر کس باقی می‌گذارد، این است که اگر رها نکنند و در مدار جدیدی به آن بپردازد، حتماً می‌تواند با پرسش‌های عمیق‌تر و جدی‌تر وارد مدار بعد بشود و این که اگر آدم نه سیاستمدار خوبی می‌شود و نه آکادمیسین خوبی، حداقل این حسن را دارد که این فاصله‌های دور از هم را می‌تواند به همدیگر نزدیک کند. با این مقدمه وارد مباحث جدی‌ای که به آن اشاره کردید می‌شویم:

به‌عنوان دوسر فصل مطالعاتی درباره انتخابات، چه انتخابات نهم و چه انتخابات هفتم، این نکته‌ای که اشاره کردید، نکته مهمی است که آیا این دو انتخابات مبتنی بر تحقیقات اجتماعی یا علمی مورد بررسی قرار گرفته‌اند و نتایجش تفاوت‌هایی را نشان می‌دهد یا نه؟ بویژه آن که رفتار مردم در انتخابات این شبهه و دیدگاه را مطرح کرده است که آیا هر دو، دو حماسه نزدیک به هم‌اند اگرچه مصداقشان با هم متفاوت است؟ آیا دوم خرداد ۷۶ و هم سوم تیر ۸۴ یک معنا را براساس رفتارشناسی انتخابات در ایران به ذهن‌ها متبادر می‌کند؟ در این باره کارهای مختلفی انجام گرفته که البته بیشتر هم‌اندیشی‌های علمی است تا تحقیقات علمی. البته در انتخابات سال ۷۶ نظرسنجی‌هایی که پیش از انتخابات انجام می‌گرفت با نتیجه انتخابات تطبیق بیشتری داشت. اما در سال

۸۴ تطابق کمتری بین این دو وجود دارد. خود این مسئله نیز درخور توجه است ولی به هر صورت تا جایگزین درست‌تری از نظرسنجی در خود دوران انتخابات وجود نداشته باشد و یا نظرسنجی‌های درست‌تری در دست نباشد باید به معیارهای مطرح در نظرسنجی‌ها به‌عنوان یکی از شاخص‌های شناخت تحولات در ایران توجه کرد و باید دید که تفاوت‌هایی که در این دو مرحله وجود دارد، علت این تفاوت‌ها چیست.

بعد از انتخابات کارهای توصیفی و

تحلیلی متفاوتی انجام گرفته است. در سال ۷۶، بخشی از آن تحلیل‌ها در کتاب‌هایی مانند "انتخاب هفتم" و "انتخاب نو" منتشر شد و جامعه‌شناسان و نظریه‌پردازان علوم سیاسی و فرهنگ به این حوزه وارد شدند که معنای این جنبش و دلایل آن چه بوده است. نشست‌ها و همایش‌هایی هم در این هشت سال برگزار شد که بتواند تحولات اجتماعی را در ایران بشناسد. البته من مدعی این نیستم کارهایی که انجام گرفت توانست ابعاد تغییرات در ایران را توصیف کند، ولی این کارها مجموعاً براساس این توصیف و تفسیرهایی که داشت قابل مطالعه است.

در مورد انتخابات نهم هم تاکنون برخی نهادها و انجمن‌های علمی و دانشگاهی و احزاب سیاسی نشست‌هایی برگزار کرده‌اند، تازگی‌ها هم در مورد انتخابات نهم کتابی با یک واقع‌نگاری و جهت‌گیری خاص منتشر شده است، ولی صرف کنار هم گذاشتن خبرهای مطبوعات، توصیف جامعه‌مانیست، من در این باب فرضیه‌ای را قابل طرح می‌دانم که فکر می‌کنم براساس آن می‌شود به بررسی دو انتخابات پرداخت. در این فرضیه که ایران هم یکی از مصادیق پژوهشی آن است تحلیل انتخابات براساس متغیرهای اجتماعی ممکن است. در واقع برای گذار جوامع سنتی به مدرن در حوزه علوم اجتماعی و ارتباطات، یک الگوی مطرحی وجود دارد و آن الگوی دانیل لرنر (Daneal Learner) است. در این الگو، لرنر که یک نظریه‌پرداز غربی است. در پی شناخت روند توسعه‌ای است که کشورهای در حال گذار طی می‌کنند. در این تحقیق، بحث دموکراسی مستقیماً مطرح نمی‌شود، بلکه او بیشتر در پی این است که جوامع چگونه مدرن می‌شوند. یکی از آن شش کشوری که مورد مطالعه لرنر قرار گرفته، ایران است. او معتقد است که تحت تأثیر چهار ویژگی اصلی، این جوامع از ساخت سنتی یا از وضعیت گذشته خودشان خارج می‌شوند:

ویژگی نخست، تحرک جغرافیایی با رشد شهرنشینی است. وقتی رشد شهرنشینی از حدی افزون می‌شود اولین شاخص تغییر مشهود است.

ویژگی دوم میزان سوادآموزی است. وقتی حد باسوادها در جامعه به میزانی افزایش پیدا می‌کند جامعه دستخوش تغییر شده است.

ویژگی سوم میزان استفاده از رسانه‌هاست که وقتی مصرف

رسانه‌ای جامعه از حدی تجاوز

می‌کند، اساس یک تغییر در آنجا شکل گرفته است.

ویژگی چهارم حد مشارکت است؛

افزایش سطح مشارکت سیاسی و اقتصادی

است که موجب می‌شود افراد در انتخابات

شرکت کنند و شرکت در انتخابات را دخیل

در سرنوشت اقتصادی خودشان بدانند.

به‌عنوان یک چارچوب نظری، کاملاً

پیدا است که این چهار ویژگی در جامعه ما

تغییرات جدی پیدا کرده است؛ افزایش

**سرمایه‌ای که در نوردیدن
عرصه‌های مختلف برای هر کس
باقی می‌گذارد، این است که اگر رها
نکنند و در مدار جدیدی به آن
بپردازد، حتماً می‌تواند با
پرسش‌های عمیق‌تر و جدی‌تر وارد
مدار بعد بشود و این که اگر آدم نه
سیاستمدار خوبی می‌شود و نه**

سطح شهرنشینی، افزایش سطح نه تنها سواد بلکه میزان ورود به مدارج بالاتر دانشگاهها و میزان گسترش ارتباطات، نه تنها در سطح ملی بلکه در سطح بین‌المللی، ورود به شبکه‌های مجازی و تغییر سطح مصرف رسانم‌ای. مجموعاً می‌شود گفت که جامعه مادستخوش تغییرات گسترده شده است. مصداق و مظهر این تغییرات آن تحول و نوگرایی است که در دوم خرداد ۷۶ و انتخاب آقای خاتمی بارز شد. در آن زمان که هنوز نام اصلاحات مطرح نبود، گروه‌های مختلفی بودند که نگاه نوبی به مذهب، جهان، آزادی، دموکراسی، جامعه مدنی، سبک زندگی فردی و اجتماعی و مانند اینها داشتند و آن را در روند انتخابات مطرح می‌کردند، برجسته‌تر از همه شخص آقای خاتمی تأثیرگذار بود. به نظر من طرح دیدگاهی مثل جامعه مدنی - به عنوان یک محمل و بستر کلی برای حل و فصل مسائل فراوان ما. اگر چه یک مفهوم آکادمیک و سیاسی بود، ولی توانست از این طریق به سطح جامعه تسری پیدا کند. اگر مبنای شناخت مسائل جامعه را همان نظرسنجی‌ها قرار دهیم، به وضوح می‌بینیم که اولویت‌های مسائل جامعه در این دو مرحله تغییر چندانی نکرده است. یعنی از این نظر در سال ۷۶ با سال ۸۴ تفاوتی نیست. همان نظرسنجی‌ها نشان می‌داد مسئله عمده جامعه ما مسائل معیشتی و اقتصادی است. وقتی از مردم سوال می‌شود که چه مشکلی دارند یا در اولویت‌بندی‌ها باید به چه چیزی پرداخته شود، مسائل روزمره زندگی یا مسائل معیشتی در اولویت قرار می‌گرفت، اما در سال ۱۳۷۶ به‌گونه‌ای روند انتخابات شکل گرفت که گویا حل و فصل مسائل اقتصادی جامعه ما الزاماً اقتصادی نیست، یعنی پرداختن به بحث جامعه مدنی یا قوی‌تر شدن جامعه در برابر نهاد دولت یا نهاد حکومت رویکردی است که می‌تواند مسائل مبتلا به را حل کند. در همان زمان یعنی پیش از انتخابات ۷۶، خیلی‌ها مطرح می‌کردند و حتی به خود آقای خاتمی هم می‌گفتند که مسئله مردم، اقتصادی است، شما کمی حرف‌های اقتصادی بزنید. آقای خاتمی گفتند من فلسفه خواندم و عدد و رقم نمی‌دانم، من که نمی‌توانم به مردم دروغ بگویم، من دوی در داین جامعه را تقویت نهادهای مدنی یا جامعه مدنی می‌دانم. در واقع این حرف به گونه‌ای در جامعه فهمیده شد که مقوله جامعه مدنی و شکل‌گیری آن روندی است برای حل مسائل معیشتی و اقتصادی مردم. بعنظر می‌رسد انتخابات سال ۱۳۸۴ از این نظر متفاوت است. می‌توان گفت در انتخابات سال ۸۴ دست‌کم در مجموعه گروه‌های اصلاح طلب برنامه‌ها و شعارهای سیاسی این‌گونه در جامعه ترجمه و تفسیر نشد. یعنی نقش گروه‌های مرجع و واسط در سال ۷۶ با نقش گروه‌های مرجع در سال ۸۴ کاملاً متفاوت است. یک نگاه علمی و مبتنی بر تحقیقات می‌تواند به ما کمک کند که ببینیم "شدت و شتاب دامنه تغییرات اجتماعی در ایران کجا بوده، چه حوزه‌هایی را در نور دیده، چقدر به زبان سیاست درآمده و چقدر به زبان سیاست در نیامده است؟" برای نمونه اگر خواسته باشیم تغییرات بنیادین جامعه ایرانی را دنبال کنیم، می‌بینیم که بیشترین بازتاب خودش را در نهاد خانواده دارد. یعنی خانواده، نهادی است در ایران که بر اساس همین تحقیقاتی که انجام گرفته در سه دهه گذشته بیشتر از هر نهاد دیگری، نسبت به نهاد آموزش یا نهادهای اجتماعی دیگر - دموکراتیزه شده است. برای نمونه در سال ۱۳۵۲ بر اساس طرح ملی‌ای که

انجام گرفته ۷۲ درصد مردان را تصمیم‌گیرنده خانواده می‌دانستند در حالی که همین طرح ملی در سال ۱۳۸۲، ۴۰ درصد مردان را تصمیم‌گیرنده خانواده می‌داند. یعنی حدود ۳۲ درصد. ظرف سی سال از میزان مردسالاری در خانواده کاسته شده است. اما این که دموکراتیزه شدن نهاد خانواده قالب و زبان سیاسی خودش را از کجا پیدا کرده و کجا وارد عرصه سیاست شده و در انتخابات چگونه بروز و ظهور پیدا کرده است، مسئله‌ای است که هنوز به خوبی به آن پرداخته نشده است. انتخابات سال ۷۶ مظهر و مصداق یک تحول در جامعه ماست که این تحول ریشه در تغییرات واقعی اجتماعی و فرهنگی دارد، نخبگان سیاسی در آن سوخته‌اند، اما آیا در سال ۱۳۸۴ هم در همین امتداد توانستند بروند یا نه مسئله کنونی است. می‌توان با نقد الگوی لرنر در عین حال آن را مبنای برای طرح فرضیه‌هایی در شناخت این مرحله از انتخابات قرار داد. فرضیه او "رسانه مدار" است. او می‌گوید رسانه‌ها اگر به "توقعات فزاینده" دامن زنند، انقلاب "سرخوردگی‌های فزاینده" رخ می‌دهد و برای همین توصیه می‌کند که رسانه‌ها به جای پرداختن به این که "مردم چه بخواهند" خوب است بر "چگونه بخواهند" تکیه کنند. به نظر او اگر در فضای ذهنی جامعه "سرخوردگی" حاکم شود واکنش‌های اجتماعی با به صورت "پرخاشگری و افراط" و یا به صورت "عقب‌گشت" به گذشته "بروز" می‌کند. می‌توان و باید دید موثرترین متغیرها در فضای عمومی دوران اصلاحات و انتخابات نهم چه بوده‌اند و نوع نگاه به اصلاحات در جبهه موافقان و مخالفان آن چگونه بوده و بازتاب آنها در عرصه عمومی نهایتاً چه شده است. اشاره می‌کنم که کارهایی بعد از انتخابات انجام گرفته است. مراکز علمی در کشور وارد بحث تحلیل و تفسیر خود انتخابات شده‌اند. احزاب و نیروهای سیاسی هم مجموعاً نظرهایشان را مطرح کرده‌اند. اما هنوز در مراحل اولیه علمی است. به هر حال انتخابات را در ایران می‌باید بیشتر با شاخص‌های مرکب فهمید، چون غالباً ترکیبی است از "نه" و "آری". من مبنای فهم انتخابات نهم را، انتخابات مرحله اول می‌دانم به خاطر این که در انتخابات مرحله اول تعدد و تکرار قابل شناخت است اما در انتخابات مرحله دوم در یک دوگانه‌ای که به وجود می‌آید ما در هر طرف ترکیبی از آرا را می‌بینیم، یعنی آرای که مرکب از "آری" به یک‌کاندیدا و "نه" به کاندیدای دیگر است. یعنی تجزیه و تحلیل جهت‌آرای که به دو کاندیدا در مرحله دوم داده می‌شود خیلی دشوارتر است تا مرحله اول که مشخصاً به هر یک از این دو کاندیدا در فضای متکثر رأی داده شده است. به عبارتی دیگر، رأی که به آقای هاشمی و رأی که به آقای احمدی‌نژاد داده شد، ترکیبی است از آرای عده‌ای که آنان را قبول داشته‌اند و عده دیگری که می‌خواسته‌اند به کاندیدای دیگر رأی ندهند. اساساً رفتار انتخاباتی در شرایط دوقطبی معنادار با شرایط چندقطبی متنوع متفاوت است. واقعیت این است که شناخت نظرات جامعه ایرانی به‌سادگی و در هر موقعیتی ممکن نیست. در شناخت افکار عمومی همیشه موقعیتی که افکار عمومی در آن شکل می‌گیرد یا محرک‌هایی که نسبت به آن واکنش نشان می‌دهد، اهمیت دارد. بعضی معتقدند از نظر فرهنگی به خاطر تجربه تاریخی حاصل از دیرپایی فرهنگ استبدادی اساساً شناخت نظرات ایرانیان کاری ناممکن

است. بعضی نیز معتقدند که ایرانی‌ها در طول قرون آموخته‌اند که نظرشان را نگویند، نه این که آموخته‌اند که نظرشان را بگویند. اینها دیدگاه‌های فرهنگی‌ای است که وجود دارد.

کنت دوگوبینو می‌گوید که ایرانی‌ها مردم خیلی باهوشی هستند، خیلی زود می‌فهمند که تو چه سوالی می‌کنی و متناسب با آن سوال، جوابش را می‌گویند و معلوم نیست آن جواب الزاماً همان رفتاری هم باشد که نشان می‌دهند. به هر حال شناخت افکار عمومی در هر موقعیتی به آسانی ممکن نیست. در عین حال ما در جبهه مشارکت برای این که به یک روش علمی نزدیک‌تر بشویم، کارهایی کرده‌ایم که منتشر هم شده است. ما نظرات گروه‌های مختلف سیاسی و دانشگاهی را تا حدی که می‌توانستیم در توصیف و تحلیل انتخابات گرفتیم و آنها را تبدیل به گویه‌هایی کردیم، حدود ۱۶۵ گویه مختلف شد، چون جمع‌بندی این دیدگاه‌ها در مورد انتخابات کار ساده‌ای نبود.

شاید بتوان گفت وضع این انتخابات به گونه‌ای بود که نمی‌شود مبنای رفتاری آن را جمع‌بندی کرد. بعضی از جامعه‌شناسان ما معتقدند که در ترکیب آرای عمومی آشفتنگی وجود دارد؛ بعضی هم در جانبداری از نتایج آن گفته‌اند دز آرای عمومی آشفتنگی وجود ندارد، بلکه در ذهن تحلیل‌گران آشفتنگی وجود دارد. بعضی معتقد بودند که رفتار جامعه در انتخابات خیلی سنجیده بوده، اما فهم این رفتار عمومی دشوار است. بعضی هم به اولویت عوامل سیاسی و نظامی در انتخابات قائل‌اند. به هر حال این مرحله، انتخاباتی بود که برخلاف انتخابات هفتم و هشتم می‌توانست نتایجی متفاوت با امروز داشته باشد چون عرصه رقابت در مرحله اول بسیار نزدیک به هم بود. برای یافتن مبنای تحلیلی، این ۱۶۵ گویه را در نه سه فصل طبقه‌بندی کردیم؛ اول در مورد اصل سیاست‌ورزی و دیدگاه‌های مختلفی که درباره آن وجود داشت و این که آیا اصل ورود به انتخابات درست است یا غلط؟ چرا باید می‌آمدیم یا نمی‌آمدیم؟ دوم در مورد اصل ائتلاف و امکان و امتناع در مورد آن؟ چه راه‌هایی متصور بود که باید طی می‌شد سوم در مورد خودکاندیدا و ویژگی‌های ایشان، چهارم در مورد برنامه‌ها و شعارهای تبلیغاتی، پنجم درباره نحوه فعالیت خود حزب در انتخابات، ششم درباره نسبت میان دوران اصلاحات و انتخابات نهم، هفتم درباره عملکرد نخبگان در انتخابات، هشتم در

باب وضعیت عمومی جامعه و نهم آینده‌اندیشی از ارکان حزب یعنی دفتر سیاسی و شورای مرکزی نسبت به این دیدگاه‌هایی که گفته و توصیف‌هایی که شده بود، نظر خواستیم و براساس دیدگاه آنان موضع‌گیری جبهه مشارکت را اعلام کردیم. این به آن معنا نیست که همه گروه‌های سیاسی یا اجتماعی و علمی این نظر را داشته باشند، ولی ما به عنوان یک تشکیلات می‌خواستیم نسبتی بین رویکرد علمی و سیاسی برقرار کنیم که تجربه جدید و متفاوتی بود. طرح این دیدگاه‌ها نشان می‌دهد که اجماع یا توافق

نسبت به کدام یک از این گویه‌ها بیشتر است که با عنوان تحلیل جامع انتخابات و سندکنگه هشتم جبهه مشارکت منتشر شد و می‌تواند مبنای برای قضاوت‌های بعدی و سنجش نقاط قوت و ضعف نیروهای سیاسی در مرحله اخیر باشد؛ یعنی اگر ما می‌گوییم که رفتار سیاسی جامعه قابل فهم نیست یا مشتت است، می‌توانیم بگوییم که رفتار اصحاب سیاست و نخبگان جامعه هم همین‌طور است. به هر حال نتیجه عاجل انتخابات نهم را باید با مقیاس تحلیل، عزم و تحرک نخبگان سیاسی ایران سنجید و نتایج درازمدت آن را در فرایند طی راه دشوار دموکراسی، ارزیابی خود من از این انتخابات رسیدن نهایی نخبگان و جامعه به یک بازاندیشی و فهم فرصت‌ها و تهدیدهای جدید در عرصه ملی و جهانی است. رسیدن به این بازاندیشی می‌تواند یک "سرمایه اجتماعی" باشد که چه تجربه‌های جدید و متفاوتی نسبت به گذشته داریم و این که در آینده چه باید کرد؟

امروز یک مسئله ملی که شما هم با توجه به تجربیاتی که دارید می‌توانید به آن بپردازید. به نظر من جامعه ما برای پرکردن شکاف‌ها و فاصله‌هایی که بین حوزه‌های معرفتی و فکری با حوزه‌های سیاسی و اجتماعی وجود دارد، همیشه نیاز به جنبش‌های پر دامنه داشته است. ما کشوری هستیم که برای نیل به آزادی و دموکراسی، کمتر از صدسال دو انقلاب بزرگ را پشت سر گذاشته‌ایم و می‌شود گفت در انقلاب اسلامی بسیاری از شعارها یا آرمان‌های ناتمام مشروطه هم دنبال می‌شد. یکی از آن شکاف‌هایی که به نظر من در انقلاب به آن پرداخته شد، این بود که فاصله‌ای که در حوزه‌های علمیه ما نسبت به مسائل سیاسی وجود داشت کم‌رنگ شد. امام خمینی (ره) اشاره داشتند که در گذشته آخوند سیاسی یک نوع اتهام تلقی می‌شد، ولی از دستاوردهای این انقلاب بود که بهرغم ضعف‌هایی که وجود داشت اصطلاح "آخوند سیاسی" دیگر یک ضدارزش قلمداد نشد و انقلاب اسلامی موفق شد ورود به عرصه سیاست را به مفهوم عامش و نظر دادن نسبت به مسائل روز و مسائل مبتلابه وارد حوزه‌های علمیه کند. دیگر تشابه تقدس و تقوا روزنامه‌خواندن و وارد مسائل روز نشدن نبود. به هر حال حوزه‌های علمیه ما یک گام به پیش گذاشتند که درباره مسائل روز نظر بدهند. این که چقدر در این راه موفق بودند، در مراحل بعد باید به آن پرداخت، ولی عملاً این

گامی به جلو بود. از دستاوردهای مهم انتخابات نهم این بود که ارزشمندی عدم ورود به سیاست را در حوزه روشنفکران به چالش کشید یعنی روشنفکران ما وارد حوزه سیاست‌ورزی شدند. در این انتخابات ورود بخشی از جامعه روشنفکری ایران قدم رو به جلویی است، در حالی که همیشه تنزه‌طلبی‌ای که وجود داشته به گونه‌ای بوده که گویا از افتخارات روشنفکری است که نسبت به مسائل مبتلابه جامعه وارد نشویم. منظور شما چه جریان‌اتی است؟ در انتخابات هفتم نیز بسیاری از

در سال ۱۳۵۲ براساس طرح ملی‌ای که انجام گرفته ۷۲ درصد مردان را تصمیم‌گیرنده خانواده می‌دانستند در حالی که همین طرح ملی در سال ۱۳۸۲، ۴۰ درصد مردان را تصمیم‌گیرنده خانواده می‌داند. یعنی حدود ۳۲ درصد ظرف سی سال از میزان مردسالاری در خانواده کاسته شده است

روشنفکران جامعه شرکت داشتند.

در روند انتخابات نهم، شما حضور مستقیم روشنفکرانی را می بینید که وارد مسائل سیاسی نمی شدند. شاید بتوان گفت بعضی از روشنفکران، اولین فعالیت رسمی را در این انتخابات به انجام رساندند. برخی افراد و جریان های چپ، غیر مذهبی و عرفی نیز این طور بودند. در میان نیروهای روشنفکر خارج از کشور هم چنین رویکردی مشهود است. می خواهم بگویم که اساساً شرکت در انتخابات در میان روشنفکران این دوره بیشتر به رسمیت شناخته شد. البته نمی گویم همه روی آن اتفاق نظر داشتند، ولی روند قابل مشاهده ای بود که بر اساس آن "عدم شرکت در انتخابات" الزاماً معیار روشنفکری در ایران نیست. علاوه بر آن، فرایند انتخابات نهم دموکراسی را جزو تجربه های زندگی در ایران کرد. نسبت به دوره اصلاحات و آقای خاتمی، انتقادهای مختلفی در جامعه ما وجود دارد. اما نتیجه عمل سیاسی متأثر از آن انتقادهای امروز قابل فهم است، آنها که کنار کشیدند یا منفعلانه برخورد کردند، می توانند آثار عملکرد اجتماعی خویش را ببینند. شاید بخش هایی از نتایج انتخابات را بشود بر اساس همان نظریه لرنر برای جامعه در حال گذار مشاهده کرد. آیا "انقلاب توقعات فرایند" نمی تواند به سرخوردگی های فرایند بینجامد؟ به هر حال باید به اعتبار تجربه های تاریخی دریافت که راه دشوار دموکراسی با استمرار طی می شود یا با توقف و وانهادن تجربه ها، به نظر می رسد نخبگان جامعه ولو با هزینه های سنگین می آموزند که باید کنش آگاهانه در روند نیل به مردم سالاری داشته باشند. می آموزند که اگر به کاندیداها و جریان های تحول خواه در جامعه خود رأی ندهند چه نتایجی حاصل می شود. یعنی فاصله دوران آقای خاتمی و بعد از آن را تجربه می کنند و این به رفتار سیاسی تأثیرگذار در رأی تبدیل می شود. این تجربه ها دیگر در عالم ذهن و در میان بحث های انتزاعی نیست، بلکه در عالم واقعیت است. به عبارت دیگر، برای گذار به دموکراسی در جامعه، باید هزینه هایی

پرداخت و این هزینه را هم نخبگان و هم جامعه می پردازند و می آموزند. در کنار این می شود گفت برای متقاعد کردن رقبای سیاسی به بازی دموکراتیک و رقابت انتخاباتی نیز این مرحله مثبت است. آنان که در عمق اندیشه و عمل به پدیده های مثل انتخابات اعتقاد نداشته اند، می بینند که همه می توانند از آن بهره مند شوند. پس این بهر مندی دارای نتایج کوتاه مدت و دراز مدت است. نتایج کوتاه مدتش در افق سیاسی می تواند و باید مورد تقدس و ریشه یابی های جدی تری قرار بگیرد. در حالی که نتایج دراز مدت آن یک تجربه مثبت ملی است. یکی از راه های ورود نخبگان به عرصه سیاست ورزی قابل مشاهده شدن فعالیت، انفعال، مطلق انگاری یا واقع بینی در سطح نخبگان و جامعه است. نتیجه سوم

درازمدت این انتخابات که باز از نظر من مهم است، کم شدن فاصله ها یا شکاف ها در حوزه های موثر سیاسی و نظری است. به دلایل مختلف تاریخی و توسعه ای در ایران بین سه عرصه "دانشگاه" به عنوان حوزه آکادمیک یا کانون مولد علم، "جامعه روشنفکری" به عنوان حوزه نظری و مستقل از آکادمی و "حوزه سیاسی" به عنوان عرصه فعالیت گروه ها و احزاب سیاسی، فاصله ها و شکاف های مشهودی وجود داشته است. یکی از ویژگی های بارز روشنفکری در ایران نقد دانشگاه بود. مرحوم آل احمد می گوید هیچ ادیب بزرگی از دانشکده های ادبیات ما برنخاست. این از مشخصه های جامعه روشنفکری ما بوده که با دانشگاه فاصله داشته است. هنرمند خوب حتماً در دانشگاه نبوده است. از سوی دیگر آکادمیسین خوب هم اگر وارد حوزه های برجسته اجتماعی می شده، برایش یک نقیصه به حساب می آمده است. یک جامعه شناس برجسته، "ژورنالیستی شدن" را نقص کارش می دانسته است. نتیجه این که اگر یک روشنفکر و یک آکادمیسین وارد سیاست می شد باید آن را از نقیصه های کار علمی و روشنفکری اش به حساب می آورد، ولی تلاشی که در انتخابات نهم انجام گرفت به صورت جدی مباحث آکادمیک را در حوزه روشنفکری و در حوزه سیاسی مطرح کرد. به هر حال آقای دکتر معین یک آکادمیسین و یک استاد و نماد دانشگاه بوده که وارد حوزه سیاست شده بود. البته تأکید دارم نماینده دانشگاه بودن صرفاً به معنای این که تعلق صنفی به آن مجموعه داشته باشد، نیست. تأکید من این است که بالاخره می توانست بخش دانشگاهی را به لحاظ تفکر و تجربه نمایندگی کند. دکتر معین بر بحث مبنایی توسعه و مدیریت علمی در برنامه های انتخاباتی تأکید داشت و بر فهم علمی از مفاهیمی چون عدالت و دموکراسی تکیه کرد. این بحث ها با حوزه روشنفکری گره خورد، یعنی بخش هایی از روشنفکران و نخبگان ما چه مذهبی و چه عرفی وارد کار شدند و هر دوی اینها با بخش هایی از حوزه سیاست ورزی در کشور که احزاب و نیروهای سیاسی هستند تا حدی پیوند خوردند. این، زمینه جدیدی بود که در درازمدت می تواند بسیار ثمر بخش باشد، هر چند به این معنا نبود که در این مرحله موفق شد. دلایل این ناکامیابی را باید در بررسی و نقد کل انتخابات مطرح کرد که یکی از آنها نقش گروه های واسط یا گروه های موثر اجتماعی است که در این مرحله نتوانستند مترجم این تحول در سطح عمومی باشند. اما باید پیداشدن افق هم پیوندی میان سه نهاد "دانشگاه"، "جامعه مدنی" و "حوزه سیاسی" را بسیار مهم دانست و به اعتبار آن به نقد عملکرد عمومی هر سه حوزه پرداخت.

شما به دستاورد مثبت پیوند سیاست ورزی با کار علمی و دانشگاهی اشاره کردید که خیلی خوب است، ولی این پدیده به صورت موجی در بدنه دانشگاه نرفت. شاید از

قطعاً در چنین حال و هوایی حرف ها خوب شنیده نمی شود و گفت و گوهای انتقادی شکل نمی گیرد؛ در یک موقعیتی قرار می گیریم که طرح "اصلاحات" یا "اصلاحات پیشرو" گویا ادامه وضعیت موجود است. آنگاه گفته می شود برای تغییر وضع موجود باید کاری دیگر کرد. معمولاً حاصل "کار دیگر" یا انفعال است یا بازگشت به ماقبل این دوران

این بابت نیز یک تجربه منفی تلقی شود که این همه نخبگان، دانشگاهیان و روشنفکران نتوانستند بدنه دانشگاهی را جذب کنند. اگر بدنه می آمد، این رأی هم حاصل می شد و این تحول فکری جنبه اجرایی هم به خود می گرفت، ولی چرا این اتفاق نیفتاد؟ این سوال هم مطرح است که چرا با این که آقای معین وزیر علوم بود و همه دانشگاه در زیر مجموعه اش بودند، چهارتا پانصدتن از استاد های دانشگاه برای ایشان امضا دادند، ولی برای آقای احمدی نژاد هزار و صد نفر و در زیر مجموعه خودش این موفقیت را به دست نیاورد.

نکته، نکته درستی است. ظرفیت بالقوه اصلاحات در دانشگاه آن نبود که فعلیت یافت. در این مرحله مسئله بیشتر غیبت یا حضور کم رنگ نیرو های فعال دانشگاهی اصلاح طلب است. به استناد تحقیقاتی که در ایران انجام گرفته و در یک سطح بزرگتر می توان مشاهده کرد که گروه های تأثیر گذار در جامعه تغییر کرده اند. در سال ۷۶ نقش رسمی و غیر رسمی ای که دانشجویان و دانشگاهیان به عنوان گروه های واسط داشتند خیلی بالا بود. به همین اعتبار است که در همان سال می بینیم که رسانه های کوچک مثل "سلام" و "عصر ما" نیز حتی با تیراژ های محدود نسبت به رسانه بزرگی مثل صدا و سیما تأثیر گذار تر بودند. اما در سال ۸۴ تفاوت های سیاسی - اجتماعی مشهودی در قیاس با سال ۷۶ به وجود آمده است که دلایل مختلفی دارد. من هم در انتخابات ۷۶ و هم در انتخابات سال ۸۰ و ۸۴ فعالیت داشتم. مشاهدات من این بوده که در مراجعاتی که به ستادهای انتخاباتی می شد تفاوت های معناداری دیده می شد. در سال ۱۳۷۶ کسانی که می آمدند عمدتاً بحث بر سر نحوه تبلیغ داشتند. در حالی که در سال ۱۳۸۴ بیشتر مراجعان برای بحث کردن می آمدند و تفاوت برد اجتماعی این دو نوع برخورد را می شد دید. در سال ۸۴ چندین بار به ستادها مراجعه می کردند، در آخر هم شاید متقاعد می شدند که در انتخابات شرکت کنند و به آقای دکتر معین هم رأی بدهند، ولی در خوش بینانه ترین وضعیت، غالب این گفت و گوها به یک رأی

تبدیل می شد و مانند انتخابات سال ۷۶ موج ایجاد نمی کرد. این تفاوتی است در رویکرد روشنفکرانه به معنای رایجش با رویکرد سنتی باز به معنای رایجش در رأی دادن یا شرکت کردن در انتخابات بالاخره آخر انتخابات میزان رأی هاست و باید دید که در پای صندوق ها چه اتفاقی و چگونه می افتد. غیر از عنصر سیاسی انتخابات و سازماندهی های پیش و حین انتخابات که عنصر مهمی است و معمولاً هم مطرح شده است نقش های غیر رسمی ای که در انتخابات هم وجود دارد قطعاً موثر بود. علاوه بر وجه موثر سیاسی که از آن با عنوان مداخله یک جریان سازمان یافته سیاسی نام برده شده است را که وجه موثری بود کنار بگذاریم، اگر بخواهیم وضعیت موجود انتخابات را بررسی

کنیم، باید بپذیریم در مرحله اول که رقابت متکثر نزدیک به همی بین کاندیدها وجود داشت، حداکثر تفاوت آرای بین کاندیدهای مطرح کمتر از ۲ میلیون بود. این بار مانند سال ۷۶ نبود که تفاوت بین آرا، ۱۳ میلیون یا بیشتر باشد که بگوییم هر تغییری که رخ بدهد در نتیجه انتخابات موثر نیست. یکی از عناصری که می توانست موثر باشد، حضور بالفعل دانشگاهیان و دانشجویانی است که عمدتاً نظر مثبت به آقای دکتر معین داشتند ولی به عنوان "گروه مرجع" نقش آفرین نشدند و قطعاً می توانستند بخشی از همان عواملی باشند که این کمبود رأی قابل جبران را تأمین کنند. حال باید ببینیم چه اتفاقاتی نیفتاده که به این نتیجه منتهی شده است. آن اتفاقی که افتاده است حاصل تلاش کسانی است که آمده اند و وارد عرصه شده اند. چه در سطح نخبگان و چه در سطح عامه. اما آن مقدار رأی که حاصل نشده است حاصل انفعال بخش هایی است که فعالانه وارد نشدند. قطعاً یکی از آن بخش ها، بخش های نخبه جامعه ما و از جمله دانشگاه است که می توانستند مولد و حامل آرای بیشتری بشوند. مرحوم دکتر شریعتی تمثیلی داشت که تفاوت بین برخورد انفعالی و فعال را بیان می کرد که بد نیست به آن اشاره کنیم. ایشان می گفت که مرحوم پدرم، استاد محمد تقی شریعتی، در دهه چهل در مشهد صحبت می کرد و مورد استقبال شدیدی هم قرار گرفته بود. به طوری که بیش از چند صد نفر به پای صحبت های ایشان می آمدند و ایشان مجبور بود برای این که صدایش به جمع مستمعین برسد داد بزند و این داد زدن ها در حدی بود که گاه از گلویش خون می آمد. دکتر شریعتی می گفت که بسیاری از طرفداران روشنفکر پدرم می آمدند و در ضرورت با بلندگو صحبت کردن، صحبت می کردند. ولی آخرش کسی یک بلندگو هم نمی خرید. در سوی دیگر دکتر از مرحوم عابدزاده یاد می کرد که یکی از خیرین مشهدی بود و وقتی از مردم برای مجالس مذهبی دعوت می کرد، همه سماور، قند، چای و فرش زیر پایشان را می آوردند. همان سال در یکی از این مراسم آتش سوزی ای رخ داد و فرش ها سوخت، اما همه

از دستاوردهای مهم انتخابات نهم این بود که ارزشمندی عدم ورود به سیاست را در حوزه روشنفکران به چالش کشید یعنی روشنفکران ما وارد حوزه سیاستورزی شدند. در این انتخابات ورود بخشی از جامعه روشنفکری ایران قدم رو به جلویی است، در حالی که همیشه تنزه طلبی ای که وجود داشته به گونه ای بوده که گویا از افتخارات روشنفکری است که نسبت به مسائل مبتلابه جامعه وارد نشویم

ابراز خوشحالی می کردند از این که نذرشان قبول شد. ملاحظه کنید این نوع رابطه سنتی بود و قضیه پدر دکتر شریعتی رابطه انتقادی روشنفکرانه. امروز هم به جد باید دایره نقد انتخابات را وسیع تر دید. همان گونه که نقد اصلاح طلبان و دولت اصلاحات ضروری است، نقد نخبگان و حتی رفتار انتخاباتی جامعه نیز ضروری و سودمند است. در نظر سنجی ها نظر مثبت دانشگاهیان را نسبت به دکتر معین به وضوح می بینیم ولی وقتی این نظر مثبت می خواهد فعلیت پیدا کند، بیانیهای امضا شود یا اقدامی صورت گیرد افراد پای کار کم است. اما این که چرا این گونه بوده است قطعاً دلایل مختلف دارد. برخی می گفتند مگر آقای خاتمی بار رأی بالایی خود چه کار کرد که حالا آقای معین بار رأی

پایین‌اش بکند. این نتیجه همان حاکمیت یأس است، "انقلاب توقعات فراینده" و "انقلاب سرخوردگی‌های فراینده"، همان مطلق‌انگاری‌ها و انتظارهایی که برای کاندیدا یا برای موقعیت ریاست‌جمهوری وجود داشت که خیلی از اینها با واقعیت‌های جامعه‌ماسازگار نبود. این‌گونه نگرش شکاف‌های ذهنی‌ای ایجاد می‌کند که بیشتر در منطق مطلق‌انگاران سیاسی و تحول‌گرایی‌های

یکسویه سیاسی قابل توجیه است نتیجه آن می‌شود که اصلاً رأی ندهند و یا فعلاً نه برخورد نکنند. ولی تجربه زندگی سیاسی می‌آموزد که اگر در انتخابات شرکت نکنند و یا مسئولانه و فعالانه شرکت نکنند نتیجه‌اش چه می‌شود، این تجربه بعدی آنها می‌شود. حقیقت این است که در حوزه سیاست حتی رسیدن به بدیهیات هزینه‌های فراوان ملی و تاریخی را به دنبال داشته و دارد. البته غیر از عنصر "سیاسی"، باید عنصر فرهنگی را هم به این مجموعه عوامل افزود. بسیاری از واکنش‌های ما، واکنش‌های احساسی و آنی است. به گفته یکی از محققان ایرانی، گاه "تخیل فرهنگی" بر "تعقل فرهنگی" غلبه پیدا می‌کند. گاهی برای این که فرد از طرف مقابل خود انتقام بگیرد، از خود نیز انتقام می‌گیرد. در دوران انتخابات دیده می‌شد برخی به دلایلی به کاندیدایی رأی می‌دهند که آن کاندیدا مصداق آن دلالیل نیست و این مسئله‌های عمیق‌تر از حوزه سیاست است. به هر حال نتیجه انتخابات حاصل مجموعه‌ای از رفتارهای فرهنگی، سیاسی و رفتارهای مبتنی بر تغییرات اجتماعی است، در عین حال نباید بی‌نظمی‌های رفتاری یک جامعه در حال گذار را هم نادیده گرفت. به دلایل مختلف در ایران یک نوع رفتار واحد انتخاباتی بروز نکرده است. آنچه من گفتم رویکرد جدیدی است که در جهت نزدیکی علم، فرهنگ و سیاست بروز کرد، اما معنای آن این نیست که به جامعه تسری یافت یا به صورت یک جریان اجتماعی درآمد و نتیجه‌اش هم در این انتخابات دیده شد.

دانشجویان به مدیریت دکتر معین نقد داشتند. برای خود دکتر معین نیز مهم است که عملکرد خود را جمع‌بندی کند.

ولی به نظر من ریشه مسئله فراتر از عملکردهای بخشی بوده؛ جهت‌گیری‌های سیاسی، اجرایی و علمی دکتر معین روشن بود و پشتوانه چندساله هم داشت. به نظر من بسیاری از این مسائل به حوزه افکار عمومی و حتی نخبگان راه نیافت. این برمی‌گردد به بحث کلی‌تری که در مصاحبه‌ها و تحلیل‌های گذشته شما هم وجود دارد. برای نمونه "ساده‌زیستی" دکتر معین که قطعاً نسبت به دیگر کاندیداها از جمله ویژگی‌های بارز بود، چندان به جامعه منعکس نشد و حتی روی آن خیلی تأکید هم نشد. این برمی‌گردد به ضعف‌هایی که در سیاست‌گذاری، تبلیغات و تشکیلات انتخابات به‌طور کلی وجود داشت. این که چرا دیگرگرائی فعالانه وارد این مرحله از انتخابات نشدند، یا به جنبه‌های موثرتری در انتخابات پرداخته نشد، برمی‌گردد به همان نبود یا ضعف نهادهای سیاسی و تحزب در جامعه ما.

حرف کلی در این انتخابات این بود که انتخابات یک فرایند جدیدتری است و باید مبتنی و متکی است بر تحزب و قاعده‌های سیاسی نظیر

ولی تلاشی که در انتخابات نهم انجام گرفت به صورت جدی مباحث آکادمیک را در حوزه روشنفکری و در حوزه سیاسی مطرح کرد

انتلاف و امثال آنها پیش رود و به ورود در یک عرصه پوپولیستی اکتفا نکنند، اما باید دید که این خواست یا شعار و برنامه در عمل هم محقق شد یا نه و آیا هنوز تحقق‌پذیر است یا نه؟ به هر حال تجربه تاریخی در ایران نشان می‌دهد که نقد یا ضعف نهادهای مدنی، نقش شبکه‌ها و مناسبات سنتی و اگرانه را بیشتر می‌کند، یعنی وقتی که احزاب، تشکله‌ها و جریان‌های سیاسی نباشند یا ضعیف باشند و ضعیف عمل کنند نقش شبکه‌های سنتی و معطوف به قدرت بیشتر می‌شود. این همان چیزی است که دکتر شریعتی هم می‌گفت گاهی رویکرد سنتی هم می‌تواند در برابر رویکرد روشنفکرانه پیروز می‌شود.

چرا چنین پدیده‌ای در جامعه ما به وجود آمده و در این انتخابات هم بروز پیدا کرده است؟

من فکر می‌کنم که چنین رخدادی نمی‌تواند تک‌عاملی باشد، طبیعتاً هم منشأ نظری و معرفتی دارد و هم ریشه در واقعیت‌های اجتماعی و سیاسی. معرفتی و نظری به این معنا که به گونه‌ای در جامعه ما ابهام‌های ارتباطی، فکری و سیاسی در روند اصلاحات شکل گرفت که نتیجه آن در بخشی از جامعه سیاسی انفعال بود. یعنی ما در سال‌های آخر و در نزدیکی انتخابات دیدیم که خیلی از پیام‌های اصلاح‌طلبانه حتی پیام‌های خود آقای خاتمی به خوبی شنیده نمی‌شد. جای دوری نرویم؛ ۱۶ آذر سال ۱۳۸۳ را در دانشکده فنی دانشگاه تهران ببینیم. البته باید به ریشه‌های هم توجه کرد و یک طرفه به قاضی نرفت، آیا حاصل جمع آن حاکی از نوعی اختلال ارتباطی بود؟ آقای خاتمی در ارزیابی‌ای که از ۱۶ آذر سال ۱۳۸۳ داشت نتیجه را طبیعی می‌دانست و می‌گفت چون ما دو سه سال است با هم صحبت نکردیم این واکنش‌ها رخ می‌دهد. قطعاً در چنین حال و هوایی حرف‌ها خوب شنیده نمی‌شود و گفت‌وگوهای انتقادی شکل نمی‌گیرد؛ در یک موقعیتی قرار می‌گیریم که طرح "اصلاحات" یا "اصلاحات پیشرو" گویا ادامه وضعیت موجود است. آنگاه گفته می‌شود برای تغییر وضع موجود باید کاری دیگر کرد. معمولاً حاصل "کار دیگر" یا انفعال است یا بازگشت به ماقبل این دوران. به هر صورت می‌خواهم بگویم که در انفعال سیاسی‌ای که به وجود آمد خیلی از این صداها شنیده نشد. از سوی دیگر تنوع و تکثری در جامعه ما وجود دارد که در آن نمی‌توان یک وحدت نظر و وحدت رویه پیدا کرد که باید چه اقدام واقعی را انجام داد. در یک حرکت عمومی، گروه‌های فعالی که می‌توانستند اثر بگذارند به منزله ارکستری بودند که هر کسی در آن ساز خودش را می‌زد. جمع اینها صدایی ناهمگون و مختلف بود که پیام نهایی آن گویا "کاری نمی‌توان کرد" یا "کاری نباید کرد" بود.

تحلیلی است که مبتنی بر سه فرض و یک نتیجه است؛ فرض اول این است که در این انتخابات گروه‌ها و افراد موثر نظامی و سیاسی موضعشان یا روی سردار قالیباف بود یا آقای لاریجانی. یعنی اینها تأییدکننده آقای احمدی‌نژاد و آقای هاشمی نبودند. فرض دوم این است که انتخابات دوم‌خرداد "نه" به وضع موجود یا عمدتاً میل به قانون‌گرایی

بود. قانون‌گرایی را هم که تجزیه کنیم، قانون هم "نه" به خشونت دارد در آن مطلقاً شکنجه ممنوع است، "نه" به انحصار دارد، یعنی تمام این "نه"ها در قانون‌گرایی خاتمی هم می‌گنجد. تظاهرش به "نه" بود. فرض سوم این است که در سال ۷۶ "نه" به کاندیدای رقیب بود که از طرف بعضی نهادها و مسئولان نظامی تأیید می‌شد و این بار هم "نه" به قالیباف، لاریجانی و اینها بود که از طرف نهادها و مسئولان نظامی تأیید می‌شد. بدنه این بخش‌ها، در دور دوم، چون دیدند که آقای هاشمی هم از وضع موجود نظام حمایت می‌کند، به‌طور طبیعی به سمت آقای احمدی‌نژاد رفتند که عملکرد ۲۵ ساله نظام را زیر سوال می‌برد و شعار عدالت می‌داد. نظر شما چیست؟ آیا رفتار مشابهی بین دوم‌خرداد و سوم تیر وجود داشت؟

برداشت کلی من این است که در ترکیب آرای سال ۸۴، یک قطب‌بندی یا دوگان‌سازی شکل گرفت؛ یک طرف آن مجموعه‌آزمین ادامه وضع موجود بود. وضع موجود در چارچوب اصلاحات یا در دوران سازندگی یا حتی پیش از آن. در طرف دیگر شالوده‌شکنی و به‌هم‌زدن این وضع موجود قرار می‌گرفت. این تا حدودی از رفتارهای عمومی، قابل فهم و تفسیر است. ولی این که مصداق هر کدام از این دو سر تحول درست گرفته شده است یا نه، جای مناقشه جدی دارد. خیلی از عوامل تغییر را می‌توان در دوران اخیر مشاهده کرد. ما دورانی را پشت سر گذاشتیم که مخالفت با آقای هاشمی از طرف بعضی از گرایش‌ها و گروه‌های سیاسی، مخالفت با پیغمبر قلمداد می‌شد، اما دیدیم همان‌ها کسانانی بودند که در این انتخابات دست به تخریب آقای هاشمی زدند، با این مصداق یک تغییر سیاسی بود که طرف کمتر از ده سال در جامعه ما رخ داده است. از سوی دیگر همان‌طور که اشاره کردید، در سطوحی حتی اصلاح‌طلبان به لحاظ اجتماعی حافظ وضع موجود قلمداد می‌شدند و آقای احمدی‌نژاد معرف تغییر وضع موجود، این‌طور تلقی می‌شد که این‌گونه رأی ورود از حاشیه به متن است، وارد حریم ممنوع‌شدن و شکستن یکسری شالوده‌هاست و البته رفتارشناسی این انتخابات به نظر من احتیاج به تفسیر مستقلی دارد که ببینیم چطور در پی دوران اصلاحات و در دورانی که امکان گفت‌وگو بیشتر بود و رسانه‌های مختلف هم وجود داشتند، این قدر تفاوت‌های تحلیلی و تفسیری و تفاوت در حوزه یافته‌ها و دریافت‌های اطلاعات وجود داشت. این، مقوله مهمی است که چگونه فضای سیاسی، فرهنگی و اجتماعی جامعه ما این قدر در هم آمیخته شد، به‌طوری که مصداق تحول و مصداق وضع موجود این قدر متفاوت باشند.

عده‌ای معتقدند علت پیروزی محافظه‌کاران این بود که روی شمار قانون‌گرایی خاتمی کار کردند و از منافذ قانون استفاده کردند و تا آنجا که توانستند با ابزار قانونی گسترش پیدا کردند. ولی اصلاح‌طلبان که شمارشان در پیروزی دوم‌خرداد قانون‌گرایی بود، یک پروسه عبور را شروع کردند؛ عبور از خاتمی، عبور از اصلاحات، عبور از قانون، عبور از نظام و... تمام وقت هشت‌سالشان به این عبورها گرفته شد و در نهایت گفتند همین قانون خیلی خوب

است. آنها روی شعار قانون‌گرایی که توان تاریخی مردم بود و خاتمی کشف کرد و پیروز شد در دو مرحله یعنی هم ۸۰ و هم ۷۶ کار کردند ولی ما روی خود قانون، منافذ و چیزهای طبیعی و ظرفیت‌های خالی‌اش کار که نکردیم هیچ، مشغول پنج عبور شدیم. حتی کار به جایی کشید که خاتمی در پایان دور اول گفت شمار استراتژیک تجدید نظر در قانون اساسی خیانت است و با وجود این در خرداد ۸۰، ۲۲ میلیون رأی آورد. فکر نمی‌کنید این‌گونه بود؟ آنها سوار بر شعار خاتمی شدند، ولی ما از آن فاصله گرفتیم.

این هم عامل مهمی است، به آن نقش تشکیلات و ساختارها را هم اضافه کنید. هر وقت ما نبود و ضعف نهادهای جدید را داشتیم، عمدتاً نقش نهادهای سنتی موثرتر شده است افزون بر این که در این مدت جریان محافظه‌کار در ایران نه تنها از نهادهای سنتی خودش استفاده کرده، بلکه به ابزارهای مدرن هم توجه کرده است.

قانون هم توسط جستند، شکایت‌هایی که می‌کردند، نظارت استصوابی و گسترش آن، بودجه ۱۴ میلیارد تومانی برای نظارت، نظارت ۳۰۰ هزار ناظر و... ولی اصلاح‌طلبان از اول روی قانون حرف داشتند، هر چند محافظه‌کاران روی نفس قانون‌گرایی و جایگاه آن در آموزش‌های رایج دینی هم حرف داشتند. ما این قانون را ضعیف کردیم. اما باز همین قانون تضعیف‌شده را بعد از پنج عبور قبول کردیم که در کادر آن سیاست‌ورزی کنیم.

این در صورت واقعی‌اش بود، صورت نظری هم مهم است. به لحاظ نظری هم متأسفانه نوعی ارزش اصلاح‌طلبی در ایران مطرح شده که هر که بیشتر و بلندتر به نفی خاتمی فکر کند، گویا اصلاح‌طلب‌تر و موفق‌تر است. این مسئله ریشه تاریخی هم دارد. از بحث برشت می‌گذریم که "بدبخت ملنی که نیاز به قهرمان داشته باشد". متأسفانه در کشور ما قهرمانان بعد از نبودنشان قهرمان می‌شوند، نه در زمانی که هستند؛ این یک مشکل فرهنگی است. به لحاظ تاریخی نوع رویکردی که به دکتر مصدق و نوع پذیرشی که نسبت به امام هست، شاهد این مدعا است. بسیاری از ما به آن نوع دیدگاهی که آقای خاتمی مطرح می‌کرد کمتر توجه کردیم و نوعاً در طول سال‌های اخیر تقسیم‌بندی‌های کاذبی صورت گرفت. درست است که نقد قدرت ضروری و درست است، ولی دچار یک نوع ضعف در نقد هم شدیم؛ یعنی ندانستیم که از نقد بویژه متکی به تجربیات گذشته چگونه بهتر استفاده کنیم.

در انتخابات نهم، ۱۲۰ تخلف اعلام شده داریم که این تخلف‌ها همه به دادگاه نظامی ارجاع شده و نشان می‌دهد که به قول آقای هاشمی اراده معطوف به یک سازمان سرتاسری در کار بوده است، چرا آدم‌هایی مثل آقای هاشمی، کروبی و معین که ذی‌نفع بودند اعتراضی برای پیگیری این دادگاه‌ها و علنی بودن آن نمی‌کنند. علت آن چیست؟

اگر خاطرتان باشد پس از انتخابات مرحله اول مسئله مداخله‌ها، تخلف‌های پیش از انتخابات و متخلفان مطرح شد.

در بیانیه آقایان هاشمی، کروبی و

خانواده، نهادی است در ایران که براساس همین تحقیقاتی که انجام گرفته در سه دهه گذشته بیشتر از هر نهاد دیگری - نسبت به نهاد آموزش یا نهادهای اجتماعی دیگر - دموکراتیزه شده است

معین این اعتراضات وجود داشت.

بله، من باز هم روی این نکته تأکید می‌کنم که این رقابت در مرحله اول آنقدر نزدیک و تغییرپذیر بوده که هر کدام از این عناصر می‌توانست نتیجه انتخابات را تغییر بدهد. یعنی اگر روی عوامل سخت‌افزاری و فیزیکی مثل سلامت اجرای انتخابات در آن مدت عملاً تأکید می‌شد و این قدر انگیزه وجود داشت که حضور فعالانه بازرسان در پای صندوق‌های رأی بیشتر باشد، مسلماً در نتیجه انتخابات موثر بود یا عوامل نرم‌افزاری که به مشارکت موثرتر نخبگان می‌انجامید، مثلاً اگر کسانی که دیر حمایت کردند زودتر حمایت می‌کردند و یا آنها که در مرحله دوم آمدند، در مرحله اول هم می‌آمدند طبیعتاً فضا شفاف‌تر و نتیجه متفاوت‌تر می‌شد. یکی از همان پیگیری ساختار سالم انتخابات هم که یکی از مولفه‌های مهم سیاست‌ورزی است در همین مسیر معنا دارد. سالم‌نگه‌داشتن ساختار خود انتخابات و تأثیر روی روند انتخابات هم حال و هم در آینده خیلی مهم است. البته کاندیداها و ستادها و آنها اعلام نظر کردند و گفتند ولی پیگیری‌های قانونی و عملی آنها یکی دیگر از نیازهاست که قطعاً به نگرش‌ها و اقدام‌های ائتلافی نیازمند است. ائتلاف بمعنای این نیست که در همه امور به یک نوع نتیجه حداکثری برسند. ائتلاف‌ها می‌توانند بر سر مسائل خاصی که مشترک بین دیدگاه‌های حتی متفاوت است صورت بگیرد؛ به عبارت دیگر نوعی دادوستد است که از ضعف‌های بینش و رفتار سیاسی ماست. اگر این کار صورت می‌گرفت یا از این به بعد صورت بگیرد در اصلاح روند انتخابات در آینده موثر خواهد بود.

روند نیروهای قانون‌مدار و اصلاح‌طلب و همچنین روند سیاست بین‌المللی نسبت به جمهوری اسلامی را چگونه می‌بینید؟

یکی از مهم‌ترین ظرفیت‌هایی که برای کشور ما به وجود آمد، ظرفیت بین‌المللی بود که در دوران اصلاحات رخ داد؛ اندیشه و شخصیت خود آقای خاتمی در پیدایش این مهم بسیار موثر بود. اگرچه من به این اندیشه معتمد و به صراحت هم می‌گویم مدافع نظریات آقای خاتمی بوده‌ام و هستم، ولی در اینجا لازم می‌دانم به عنوان شاهد و راوی خیلی از صحنه‌ها در سیاست خارجی بگویم که اساساً آقای خاتمی با نوع برخوردی که در مجامع بین‌المللی و در مناسبات جهانی داشت، ظرفیتی را نه تنها به نظام بلکه به کشور افزود. برای نمونه از آخرین سفر خارجی آقای خاتمی به عنوان رئیس‌جمهور در فروردین ۸۴ به پاریس و شرکت در اجلاس یونسکو می‌گویم، در آن نشست بین‌المللی بیش از ۷۰۰ تا ۸۰۰ نفر از متفکران برجسته جهانی از اروپا و آمریکا تا کشورهای مسلمان و آفریقایی حضور داشتند. یکی

از چهره‌های متفکر ایرانی در خارج از کشور هم که در آنجا بود، به رغم تسلط فوق‌العاده به فرانسه و انگلیسی خیلی به وجد آمد و به فارسی سخن گفت، چون حضور آقای خاتمی موجب شده بود که فارسی هم جزو زبان‌هایی باشد که ترجمه می‌شد. او گفت این اولین بار است که من در عمر طولانی‌ام می‌بینم که یک مجمع معتبر جهانی به احترام آقای خاتمی دارد، زبان فارسی را مطرح می‌کند. او

نه یک چهره سیاسی و نه به یک معنا طرفدار آقای خاتمی بود، اما می‌گفت من خوشحالم از این که آقای خاتمی به شخصیتی تبدیل شده که وقتی در گوشه و کنار دنیا صحبت می‌کند، افتخاری برای کشورمان است، این یک ظرفیت فرهنگی بود که آثار سیاسی و اقتصادی هم داشت. علاوه بر آن این نگاه گفت‌وگویی و دموکراتیک بدین سطح تأثیرگذاری‌اش از عرصه خود ایران هم بالاتر رفته بود. در همان زمان می‌توانید نوع حضور آقای خاتمی را در واتیکان و مراسم پاپ ببینید که مثل یک رئیس کشور اسلامی به او نگاه کرده نمی‌شود، بلکه یک شخصیتی از جهان اسلام هم هست. در نتیجه این موقعیتی بود که فرصت ایجاد کرد. این فرصت نتایج گسترده‌ای در حوزه اقتصاد و سیاست برای ایران داشت. در وجه اقتصادی ضریب ریسک و سرمایه‌گذاری را کاهش داد و آن نگاه بدبینانه‌ای را که ممکن است ما در پی به هم زدن نظم سیاسی جهان باشیم زدود. این نگاه هم با دوران پیش از اصلاحات و هم با وضعیت پس از اصلاحات تا حدود زیادی متفاوت است. در واقع هم تهدیدهایی زایل شده و هم فرصت‌هایی به وجود آمد. تنزل این نگاه در عرصه بین‌المللی امکان‌ها و فرصت‌های زیست جهانی ما را کاهش می‌دهد و نتایج آن در درازمدت بر منافع ملی ما اثر می‌گذارد. به مصادیق فراوانی در این زمینه می‌شود اشاره کرد که این فرصت‌ها تنها در حوزه غرب نبوده بلکه این را می‌شود، در شرق و آفریقا هم دید. امید ما باید این باشد که آن رویکرد را به عنوان سرمایه ملی و نه به عنوان یک فرد در نظر بگیریم و بدانیم اگر ایده‌ای مثل گفت‌وگویی تمدن‌ها مطرح می‌شود، این دیگر یک سرمایه ملی است و به یک فرد تعلق ندارد که ما فکر کنیم اگر گفت‌وگویی تمدن‌ها را کم‌رنگ کنیم، خاتمی را کم‌رنگ کرده‌ایم. می‌توانیم ببینیم که دنیا آن را پذیرفته و غیر از آن در موقعیت‌هایی قرار گرفته که نیازمند به این است که با این رویکرد یک مقدار آلام خودش و رنج‌هایی که درگیر آن است را کاهش دهد. آقای بوتفلیقه که هم در جهان عرب، جهان اسلام و در عرصه‌های بین‌المللی شخصیت موثری است، می‌گفت که من این ایده گفت‌وگویی تمدن‌ها را راه نجات جهان اسلام از موقعیت کنونی می‌دانم و معتقدم که شما در ایران می‌توانید حامل آن باشید. به خاطر این که الان دامان ما اعراب - جهان غیر ایرانی - با این مسئله بن‌لادن و القاعده آلوده شده است و ما به راحتی نمی‌توانیم این حرف را بزنیم، ولی شما می‌توانید. من به طور خلاصه به این موقعیت اشاره کردم و الان فکر می‌کنم، فرصت‌های به دست آمده در معرض کم‌رنگ شدن است

و تهدیدهای پیشین در معرض پررنگ شدن، طبیعتاً کار نیروهای اصلاح‌طلب، اندیشیدن به این وضع است و استفاده از ظرفیت‌های قانونی برای نقد و اصلاح و حضور فعالانه‌تر در عرصه سیاسی هم در وجه نظری و هم در وجه عملی. مهم این است که از کامیابی و ناکامی به یک نسبت بیاموزیم و باز دچار گسست تجربی و نظری نشویم. □

اگر ما می‌گوییم که رفتار سیاسی جامعه قابل فهم نیست یا متشتت است، می‌توانیم بگوییم که رفتار اصحاب سیاست و نخبگان جامعه هم همین‌طور است